

باسمه تعالی

خارج اصول حضرت استاد فرحانی (زیدعزه) جلسه ۱۳ ۹۶/۸/۲

موضوع کلی: مسأله ضد موضوع جزئی: امکان امر به ضدین در عرض واحد در کلام امام

بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما به اینجا رسید که امام رضوان الله تعالی علیه در مورد مسأله قدرت فرمودند که قدرت شرعی تکلیف نیست و برای اشتراط شرعی قدرت عقلی در تکلیف نه دلیل شرعی وجود دارد و در کتاب و سنت در ادله دلیل شرعی اشتراط وجود ندارد و دلیل عقلی بر اشتراط به نحوی که عقل کاشف از اشتراط شرعی قدرت عقلی باشد هم نداریم. مضاف بر اینکه اگر کسی بگوید عقل کشف می کند از اینکه تکالیف شرعیه مشروط به قدرت عقلی هستند این کشف عقلی با حکم عقل به احتیاط و فتوای مشهور به احتیاط سازگار نیست و یک نوع تهافتی وجود دارد بین اینکه بگوییم عقل قدرت عقلی را شرط تکلیف می داند و اینکه بگوییم عقل در وادی امتثال حکم به احتیاط می کند. اگر واقعا عقلا قدرت عقلی شرط است در زمان شک در قدرت باید اصله البرائة جاری شود ولی اگر قدرت عقلی شرط تکلیف نباشد بلکه عجز، عذر حساب شود در اینجا وقتی تکلیف گردن مکلف را گرفته و فعلیت پیدا کرده است مطلقا حتی با وجود عجز، ولی وقتی مکلف نمی داند که عجزی عارض او شده است که در وادی امتثال عذر باشد عقل می گوید اصله الاحتیاط جاری می شود زیرا تکلیف یقینی یستدعی البرائة یقینی لذا امام می فرماید عقل اگر حکم به احتیاط می کند که مشهور هم به همین فتوا می دهند این نشان می دهد که عقل نمی تواند کاشف از اشتراط شرعی باشد.

عدم اشتراط شرعی تکالیف به علم

یک جمله از حضرت امام باقی می ماند که تفسیر این جمله محل اختلاف ما و آیت الله فاضل است.

امام می فرماید: «علی أن ذلك لا یجامع ما أجمعوا علیه من بطلان اختصاص الأحكام بالعالمین؛ لأن التفکیک بین العلم و القدرة غیر واضح»^۱ اینکه شما بگویید عقل کشف از اشتراط تکلیف به قدرت می کند با اجماع علماء بر اینکه احکام اختصاص به عالمین ندارد جور در نمی آید. دعوی ما بر سر چرایی این مطلب است. بحث درباره عدم اشتراط تکلیف به علم است که الان در این جمله محل بحث ما است و در صدر عبارت امام هم بود آنجا که فرمودند احکام شرعیه عاری از تقیید به علم و قدرت هستند و «تشمّل العالم والعاجز...» و احکام شامل عالم و عاجز هستند که شمول تکلیف بر عاجز را که تا حالا بحث کردیم و در باب قدرت بحثهای مفصلی کردیم. ذیل عبارت امام چنین است که احکام شرعیه

^۱ . تهذیب الأصول؛ ج ۱؛ ص ۴۴۰.

مقید به علم نیستند پس شامل جاهل هم هستند و اصل بحث به کلام مشهور برمی‌گردد زیرا مشهور قائل هستند دو شرط عامه برای تکلیف داریم یکی قدرت و دیگری علم است در باب قدرت ثابت کردیم که چنین شرطی وجود ندارد در کتاب و سنت نیست و عقل کشف از چنین شرطی نمی‌کند حالا می‌خواهیم در مورد علم بحث کنیم که آیا چنین شرط عامه‌ای وجود دارد یا نه؟ امام می‌فرماید در کتاب و در سنت چنین اشتراطی وجود ندارد. استاد ما حضرت آیت الله فاضل هم این را خیلی خوب توضیح دادند و تا اینجا ما هم موافق با ایشان هستیم و حرفی نداریم.

وقتی کسی به کتاب و سنت رجوع کند هیچ دلیلی بر اشتراط تکلیف به علم وجود ندارد مگر دو مسأله شرعی که مشهور چون اشتراط به علم را غلط می‌دانند این دو مسأله را حل می‌کنند یکی مسأله جهر و اخفات است و دیگری مسأله قصر و اتمام است. در جای خودش مشهور می‌گویند که احکام مقید به علم نیستند و لذا اگر کسی جاهل بود به حکم مسأله قصر و اتمام باید گفت که او تکلیف خود عمل نکرده است فقط در آنجا یک فتوایی وجود دارد که «من اتم فی موضع القصر لم يجب اعاده» و اینجا مشهور با مشکل روبرو می‌شوند زیرا مشهور قائل نیستند که احکام مقید به علم هستند در این مسأله تکلیفش قصر بوده است و باید فتوا به اعاده بدهند زیرا علم را از شرائط تکلیف نمی‌دانند و لذا باید این فتوا را درست کنند. دیگری در مسأله جهر و خفات که «من اجهر فی موضع الاخفات او اخفت فی موضع الجهر» که هر دو طرف را مشهور فتوا می‌دهند ولی در قصر و اتمام فقط یک طرف را فتوا می‌دهند، یعنی فقط اگر کسی تمام بخواند در موضع قصر نماز او صحیح است. کسی که اشتباها اخفاتی نماز خواند یا بالعکس لازم نیست که برگردد و اعاده کند حتی اگر در موضعش متوجه شد لازم نیست که برگردد. در آنجا یک بحثی مطرح است که این دو مسأله با آن قانونی که می‌گویید احکام مقید به علم نیستند چطوری سازگار است که مشهور سعی می‌کنند این را حل کنند و الا روشن است که در کتاب و سنت ما دلیلی بر تقید احکام به علم نداریم. مشهور این دو مسأله را توجیه می‌کنند و این نشان می‌دهد که دلیل شرعی برای تقید تکالیف به علم وجود ندارد. در این بحث نیز ما با استادمان مشکلی نداریم کما اینکه مسأله اصاله البرائه که در بحث قدرت مطرح کردیم در مسأله علم هم هست، اگر کسی گفت که تکلیف مقید به علم است یعنی اشتراط شرعی تکلیف به علم مطرح است و علم شرط شرعی تکلیف است، آن موقع در زمان شک نیاز به اصاله البرائه نیست زیرا مشهور می‌گویند اگر شما شک در استطاعت پیدا کردید فحص کنید و اگر فحص کردید و همچنان شک بودید وقتی شک در شرط داشتید شک در تکلیف دارید و اصاله البرائه جاری می‌شود.

در علم باید این طور بگویند که وقتی مکلف جاهل بود و نمی‌داند که تکلیفی هست یا نیست باید فحص کند وقتی فحص کرد و باز نمی‌دانست یعنی شک است و علم ندارد و جهل بسیط دارد وقتی نمی‌داند یقین دارد که علمی وجود ندارد بلکه شک و جهل است اینجا اگر بگوییم با شک در شرط باید اصاله البرائه جاری کند این خلاف علم است اینجا

برائت نمی خواهد بلکه یقین دارد و علم مثل قدرت نیست که واقعیته دیگری داشته باشد که مکلف شک کند که هست یا نیست بکله در بحث علم وقتی جهل دارد دیگر نیازی به اصاله البرائه ندارد بلکه جهل او برایش روشن است و تکلیف منتفی است ولی مشهور می گویند اینجا باید اصاله البرائه جاری کند زیرا می خواهند بگویند که علم او منجز است و جهل او عذر است وقتی شک در عذر دارد باید اصاله البرائه جاری کند این عین تعبیر دیروز در بحث قدرت است. به تعبیر امام و استاد ما اینها احکام ناسازگار عقلی است یعنی یک جا عقل بگوید تکلیف مشروط به علم است و با شک در علم باید قانونا برائت در مشروط جاری کند ولی عقل می گوید نمی شود. وقتی شما بررسی می کنید و وجدانا می دانید جاهل هستید اینجا وجدانا می دانید جاهل هستید، وقتی می دانید جاهل هستید باید بگویید شرط مشروط قطعا منتفی است ولی مشهور می گویند در این مواقع باید اصاله البرائه جاری کنید کما اینکه همه شما می دانید یکی از موارد جریان اصاله البرائه همین جا است.

اصاله البرائه که جاری می کنید جریان اصاله البرائه عند شک در فرض شک و جهل نشان می دهد که اشتراط تکلیف به علم صحیح نیست. این مطالب را هم استاد و هم امام اینجا خیلی قشنگ بیان می کنند و ما در اینجا مشکلی نداریم.

اشکال به آیت الله فاضل در تقریر مقدمه ششم امام

مشکل ما یک جمله است و آن اینکه استاد ما یک بیانی دارند سر قدرت و علم تحت این عنوان که ما وقتی می رویم در احکام عقلی بررسی می کنیم عقل حکمی به نام قبح تکلیف عاجز ندارد و عقل حکمی به نام قبح تکلیف جاهل ندارد. آیا عقل می گوید تکلیف عاجز و تکلیف جاهل قبیح است یعنی تکلیف را در موردی که علم نیست قبیح می داند و تکلیف را در جایی که قدرت نیست قبیح می داند؟ استاد می فرماید عقل نمی گوید تکلیف برای عاجز و جاهل قبیح است بلکه عقل می گوید عقاب کردن عاجز و جاهل قبیح است. حکم عقلی در مرحله تکلیف نیست بلکه در مرحله عقاب است. ایشان این را خیلی مفصل توضیح دادند و فرمودند ما نه در علم و نه در قدرت حکمی از عقل به نام قبح تکلیف نداریم. کجا عقل گفته تکلیف عاجز و جاهل قبیح است. عقل می گوید عقاب بلا بیان و عقاب جاهل قبیح است. بحث استحقاق عقوبت و قبح عقاب در مورد جاهل و عاجز است چرا مشهور این را بر سر تکلیف بردند و گفتند که تکلیف عقلا مقید به قدرت و علم است. این بحث ایشان است.^۲

ما گفتیم که این بیان امام نیست، زیرا اولاً در وادی عقل که می روید بین دو حیثیت تفکیک کنید یکی اینکه عقل کشف کند و دیگری اینکه عقل حکم کند. بیانات استاد ما که فرمودند عقل حکم می کند به قبح عقاب و حکم به قبح تکلیف

^۲ . اصول فقه شیعه ؛ ج ۵ ؛ ص ۹۶.

نمی‌کند. به نظر ما بحث حکم را باید جدا بررسی کنیم. آن اصلا یک اشکال دیگر دارد که استاد ما نگفته است و مشکل اصلی فرمایش نجف یعنی محقق خوئی و محقق نائینی همین نکته ای است که استاد ما در مورد حکم عقل نگفته است. حتی در مورد کلام آیت الله جوادی که فرمودند که احکام را تقسیم به عقلی و شرعی نکنید بلکه تقسیم به نقلی و عقلی کنید و شرع را مقسم کنید نیز بحثی وجود دارد. بحث حکم عقل یک بحث مفصلی است که از فردا به آن می‌پردازیم.

ثانیا حال اگر سراغ عقل رفتیم بدون اینکه کاری به کاشفیت یا حاکمیت آن داشته باشیم مناط این مسأله عقلی چیست چه عقل را حاکم بدانیم و چه کاشف؟ استاد ما فرمودند مناط قبح عقاب است نه قبح تکلیف و شما حق ندارید علم و قدرت را شرط تکلیف کنید.

امام اینجا می‌گویند مناط این مسأله عقلی در باب قدرت و علم قبح خطاب است. پس اولین بحث این است که مناط این مسأله عقلی در باب قدرت و علم چیست و بعد می‌خواهم بگویم که این مناط سبب می‌شود که ما عقل را کاشف بدانیم یا حاکم. امام عقل را کاشف دانسته است نه حاکم، مناط را هم برده است سر قبح خطاب نه قبح عقاب.

دلیل تاکید من بر سر این مطالب اهمیت این مباحث است تا اینکه خطوط فاصل و خطوط قرمز کلام امام خوب مشخص شود زیرا بعضی ها که در کلام امام اشکال می‌کنند به دلیل این است که این خطوط فاصل از دستشان رفته است.

امام می‌خواهد بفرماید که نمی‌توان عقل را کاشف از تقیید شرعی تکالیف به قدرت عقلی دانست زیرا اگر عقل بخواهد کشف کند از تقیید شرعی به قدرت عقلی مناط کشف عقل یک قانونی است به نام قبح خطاب و قبح خطاب که مناط کشف است در علم و قدرت یکی است. قبح خطاب هم در علم است و هم در قدرت است اگر عقل بخواهد کشف کند باید در هر دو کشف کند و باید احکام هم مقید به علم شوند و هم مقید به قدرت شوند. و اگر این اتفاق افتاد اجماع شما بر اشتراک احکام بین عالم و جاهل به هم می‌خورد. شما نمی‌توانید از یک طرف اجماع کنید که احکام مشترک بین عالم و جاهل هستند و با همان توضیحاتی گفتیم، بگویید که تقیید به علم وجود ندارد و از این طرف بگویید که تقیید به قدرت وجود دارد و به گردن عقل بیندازید در حالیکه عقل می‌گوید من با یک مناط کار می‌کنم و آن قبح خطاب است.

توضیح ذلک: ما در مسأله قدرت دو بیان از آقایان داریم یک بیان برگشت دارد به اینکه قدرت از باب تکلیف مالایطاق مطرح است یعنی اینکه احکام مقید به قدرت هستند از باب این است که تکلیف مالایطاق قبیح است به تعبیر استادمان قبح تکلیف عاجز را بگوییم. امام بر سر این بیان فعلا تمرکز ندارند. امام بیان دومی دارند که از محقق نائینی شروع شده است، آن بیان از اینجا شروع شده است که محقق نائینی تصریح می‌کند که ما دو جور قدرت داریم. یک قدرتی که کاری به خطاب شرعی ندارد. خود عقل با آن کار می‌کند که این مسأله تکلیف مالایطاق است که کاری به خطاب ندارد. عقل

است و عقل یعنی عقل می گوید من استقلال دارم به اینکه تکلیف عاجز قبیح است. یکبار می گوید که وقتی یک خطابی از سوی شارع متوجه مردم می شود، توجه این خطاب به عاجزین قبیح است این را هم عقل می گوید. عقل می گوید من از همین خطاب شرعی کشف می کنم و همین که خطاب شرعی سراغ مردم می آید من کشف می کنم که شارع این خطاب را متوجه عاجزین نکرده است. من الان می خواهم بگویم که خطاب شرعی از سوی شارع متوجه عاجز نیست. این ربطی ندارد به آن مسأله قدرتی که با حکم عقل درست می کردم لذا محقق نائینی معتقد است که وقتی شارع خطاب را متوجه مکلف می کند اگر این خطاب را عقل تقیید زد خود دلیل شرعی مقید است ولی به حکم عقل، از باب قبح خطاب عاجز و این ربطی به آن حکم مستقل عقل ندارد. این حرف اصلی محقق نائینی است.

ما به استادمان گفتیم اگر شما می خواهید درباره تقیید بحث کنید اولاً کاشفیت عقل را از حاکم بودن جدا کنید و ثانیاً مناط کاشفیت را درست مطرح کنید. مناط کاشفیت مسأله قبح تکلیف و قبح عقاب نیست بلکه قبح خطاب است. محقق نائینی می گوید اعتقاد من این است که عقل به دلیل قبح خطاب عاجز کشف از تقیید به قدرت می کند.

حضرت امام به این حرف دو جواب داد یک جواب را در مقدمه خطاب بیان کردیم و آن جواب این است که این کلام شما در فضای خطاب شخصی است و خطاب شخصی را ما قبول نداریم و لازم هم نیست که خطاب قانونی باشد بلکه خطاب به دلیل اشتغال بر عناوین عام مانند ناس و مکلفین و مومنین منحل نمی شود ولو قانونی نباشد خطاب اگر شخصی بود حرف محقق نائینی درست بود این جواب مبنایی است. در این مقدمه ششم می گوید ما قبول می کنیم که خطاب عاجز قبیح است و عقل کاشف از تقیید حکم شرعی به قدرت است ولی در جاهل شما محقق نائینی چی می فرماید؟ مناط قبح خطاب عاجز خطاب جاهل را هم می گیرد. اگر خطاب عاجز قبیح است خطاب جاهل هم که جهل دارد قبیح باید باشد و نمی شود که او را هم خطاب کرد چون مناط واحد است یعنی قبح خطاب چه در عاجز و چه در جاهل یکسان است پس شما مجبورید بگویید احکام شرعا مقید به علم هستند همانطور که می گوید احکام شرعا مقید به قدرت هستند و این حرف با مناط قبح خطاب است.

هر کدام از مقدمات امام برای رد کلام آقایان مستقلاً کافی است. در مقدمه پنجم نقد کردیم که خطاب شخصی است اینجا در مقدمه ششم نقد می کنیم که حتی در فضای خطاب شخصی مناط قبح خطاب اگر مبنا شود باید احکام هم مقید به علم بشوند و هم مقید به قدرت شوند و اگر احکام مقید به علم و قدرت شوند از باب اینکه عقل کاشف باشد آن موقع اجماع در اشتراک احکام بین عالم و جاهل را چه می کنید. «اجمعوا علی بطلان اختصاص احکام بعالمین» این بحث یک تئمه ای دارد که فردا عرض می کنم. امام به بحث های عقلی تمسک نمی کند که در بحث علم یک دلیل عقلی می آورند

که علم معلوم می خواهد و معلوم تقدم بر علم دارد و لذا نمی شود معلوم را مقید به علم کرد زیرا دور و خلف لازم می آید. ما آنها را گفتیم قابل بحث است. فرمایش محقق نائینی در بحث اطلاق و تقیید و شانیت و قابلیت اشکالی دارد که امام می گوید فعلا بحث های عقلی را رها کنید بلکه شما اجماع دارید که احکام مختص به عالم نیست و اگر این اجماع را دارید اینجا چطور قائل به قبح خطاب جاهل و قبح خطاب عاجز هستید. اینجا می گوید یک مناطی به نام قبح خطاب عاجز و جاهل وجود دارد که این مناط اقتضا دارد تقیید شرعی توسط عقلی که کشف از این قبح کرده است حاصل شود این با آن اجماع جور در نمی آید. وللكلام تتمه....